

حقایق و رقایق زندگی حضرت یوسف (ع) در مثنوی معنوی

فاطمه احمدی^۱

چکیده

مثنوی مولوی مشحون از آیات قرآنی است که از منظر عارفانه و تأویلی به آن پرداخته شده است. یکی از داستان‌های قرآنی در آن مربوط به زندگی و سیر و سلوک حضرت یوسف (ع) است. یوسف (ع) در مثنوی رمز جمال و تام، مرآت حق و نماد انسان سالکی است که مراحل سلوک را پشت سر گذاشته تا به مرحله نبوت و اتصال تام به حضرت حق نائل شود. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی به جایگاه حضرت یوسف (ع) در مثنوی و نگاه مولانا به آن حضرت پرداخته است. مولانا به این داستان نگاهی عارفانه داشته و بر این باور است که سیر حضرت یوسف از چاه جسم شروع می‌شود و به واسطه عنایت حق و با ریسمان لطف الهی از متعلقات جسمانی بیرون می‌آید. زلیخا نماد دنیای پرنقش‌ونگار است که یوسف (ع) با صبر و حیرتی آگاهانه و فعال از دنیا به آخرت و از صورت به معنا راه می‌یابد و از ماسوای حق منقطع می‌گردد و به سوی مصر کمال و عشق الهی قدم می‌نهد. خواب آن حضرت آغاز وحی و اتصال به عالم مثال و نور است و تعبیر خواب زندانیان عبور از عالم ملک به ملکوت و کشف مثالی یوسف (ع) است.

کلمات کلیدی: مثنوی معنوی، یوسف (ع)، سلوک، حقایق و رقایق.

۱- استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گرمسار، ایران

۱- مقدمه

قرآن کریم دارای درجات و مراتبی است و رابطه معانی آن طولی است و هر مرتبه‌ای از معنا به مرتبه‌ای از فهم انسان اختصاص دارد و وصول و ارتقا به همه این مراتب برای انسان ممکن است. براین اساس اگر کسی به مرتبه بالاتر دست نیافت، نباید مرتبه پایین را آخرین پیام و ناسخ مراحل برتر بداند. اخبار متعددی که از رسول اکرم (ص) درباره مراتب قرآن آمده است شاهد براین ادعاست: «انّ للقرآن ظهراً و بطناً و حداً و مطلعاً» (فناری، ۱۳۷۴: ۸) و در روایتی دیگر فرموده‌اند: «و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن» (احمدی؛ چال دره، ۱۳۹۲: ۲/۹).

به همین جهت است که در دریافت حقایق قرآنی یکی به ظاهر بسنده کرده و دیگری علاوه بر ظاهر به باطن یا باطن باطن آن دست یافته است. یکی به تفسیر و دیگری به تأویل و کشف حقایق آن واصل شده است. یکی از جلوه‌های تأثیر قرآن کریم در ادبیات فارسی داستان‌های پیامبران است که در تفاسیر، شرح مبسوط هریک آمده و شاعران با توجه به روایت قرآنی و بیان مفسران، آن قصه‌ها را به ذوق خویش بیان کرده و جنبه‌ای از آن را مؤکد آورده‌اند و از بخشی از روایت، چشم پوشیده‌اند. داستان یوسف پیامبر (ع) بهترین قصه قرآن است که شعرای بسیاری بدان تمسک بسته‌اند و عشق یعقوب و زلیخا به یوسف و حسادت برادران و دسیسه زلیخا را در تعابیر و مضامین گوناگون به تصویر کشیده‌اند.

۱-۱ - بیان مسأله و سؤالات تحقیق

داستان‌های قرآنی بویژه قصه‌های پیامبران، دارای ساختار روایت منسجمی هستند که شاعر نمی‌تواند در آن دخل و تصرفی داشته باشد و اگر شخصیت یا کنشی تحریف شود، مورد طعن و سرزنش اهل تحقیق و مفسران قرآن کریم قرار می‌گیرد. از این روی شاعر می‌کوشد به توجیه رفتار و تحلیل شخصیت‌های قصه بپردازد تا در ذهن مخاطب تصویر تازه‌ای بیافریند. یکی از اینگونه شگردها توجیه و تحلیل عرفانی شخصیت‌هاست که نگاهی نو و مضمونی جدید می‌آفریند. مولانا از جمله عارفانی است که علاوه بر سلوک طریق مجاهدت، در عرفان

نظری نیز احاطه داشته است و با نگاه تأویلی در مثنوی مولوی به درک حقایق ناائل شده است و از جمله مباحثی که به آن پرداخته است، حقایق زندگی انبیا است. مولانا در نهایت عصمت و طهارت، یوسف را در آثار خود ستوده است. علاوه بر شخصیت او به صبر جمیل پدرش در فراق و دیگر مصائبی که بر او وارد شده اشاره شایسته دارد. او در کمال بلاغت و فصاحت به بیان تمامی فراز و فرودهای زندگی آن حضرت از زمان تولد تا دیدار دوباره پدر پرداخته است.

پژوهش حاضر با تأکید بر شش دفتر مثنوی مولوی درصدد پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل می‌باشد:

۱- مولانا در مثنوی به کدامیک از جنبه‌های داستان حضرت یوسف (ع) پرداخته است؟

۲- آیا در اشعار این عارف بزرگ تأویل و رقایق قرآنی زندگی حضرت یوسف (ع) دیده می‌شود؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش با هدف بررسی جایگاه حضرت یوسف (ع) در مثنوی و نگاه مولانا به آن حضرت صورت گرفته است. قصص قرآنی و داستان پیامبران همواره مورد توجه شاعران ادب فارسی بوده است که در این میان داستان یوسف پیامبر(ص) از بهترین نمونه های قصص قرآنی است که شعرای بسیاری بدان تمسک جسته‌اند. آنچه موجب ضرورت این تحقیق شد بررسی نگاه عارفانه مولانا به این داستان و بررسی جایگاه یوسف (ع) در شش دفتر مثنوی بوده است.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در باب پیشینه موضوع مقاله حاضر باید خاطر نشان کرد، پیرامون زندگی حضرت یوسف (ع) پژوهش‌هایی انجام شده است، اما درباره حقایق و رقایق زندگی حضرت یوسف (ع) در مثنوی تاکنون تحقیق جامعی صورت نگرفته است. برخی از این پژوهش‌ها عبارتند از:

- مقاله «رویکرد عرفانی به داستان حضرت یوسف در تفاسیر عرفانی» (۱۳۸۹) به قلم خلیل پروینی و سید علی دسپ، فصلنامه ادبیات عرفانی، ش ۳، صص ۷-۴۰.
- مقاله «اشارات عرفانی در داستان حضرت یوسف» (۱۳۸۹) از زهرا حسینی و زهرا ریاحی زمین، فصلنامه شعر پژوهی، ش ۵، صص ۲۷-۶۷.
- مقاله «بررسی جنبه‌های داستانی سوره مبارکه یوسف و تأثیر آن در مثنوی معنوی مولوی» (۱۳۹۴) از حمید عابدیها و پرستو کلاهدوزها، دومین کنفرانس بین‌المللی علوم رفتاری و مطالعات اجتماعی.

۲- سیمای یوسف در مثنوی

۲-۱- جمال یوسف

یوسف در مثنوی نمادی از جلوه حق است، زیبایی یوسف رمزی از جلوه‌های الهی است که انسان عارف و عاشق به هرچه می‌نگرد، زیبایی و چهره معشوق را می‌بیند. جمال یوسف آن‌گونه که در مثنوی و اشارات صوفیه تصویر می‌شود، مظهر و مرآت جمال حق است (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۵۸).

بعضی گویند: چون موجودات هریک در مرتبه خود مظهر و نماینده اوصاف الهی می‌باشند این است که گوییم شاید محبت مفرط یعقوب نسبت به یوسف نه از جهت جمال صوری و فرزندگی او و نه از جهت کمالات نفسانی و طبیعی او بوده بلکه می‌توان گفت چون یوسف مظهر و نماینده جمال و جلال الهی از حسن معنوی و جمال حقیقی که یعقوب در جمال و کمال یوسف مشاهده می‌کرد و در او آینه مانند بعضی از اوصاف الهی را می‌نگریست، شیفته او شد و بی او آرام نداشت. اگر فقط جمال صوری یوسف یا محبت طبیعی او، او را این‌طور شیفته گردانیده برادران هم جمال او را می‌دیدند و تا اندازه‌ای محبت طبیعی بین‌شان بوده چطور بی‌رحمانه با او رفتار کردند. اگر به چشم یعقوب او را می‌دیدند، او را از جان‌شان بیشتر دوست می‌داشتند و هرگز این ظلم را نسبت به وی روا نمی‌داشتند (امین، ۱۳۶۱: ۶/۳۳۸).

مولوی معتقد است که هیأت ظاهری حضرت یوسف (ع) مانند جامی زیبا بود و پدرش از باده‌های شادی‌بخش بسیار می‌خورد؛ بر خلاف برادران یوسف که از هیأت

ظاهری حضرت یوسف (ع) زهرا به می‌نوشتیدند؛ زیرا وجود یوسف در آنان خشم و کینه می‌افزود:

صورت یوسف چو جامی بود خوب ز آن پدر می‌خورد صد باده طروب
باز اخوان را ازان زهرا بود کان درایشان خشم و کینه می‌فزود
(زمانی، ۱۳۸۳: ۵/ ۹۰۵)

در ادامه می‌گوید: تفاوت فاحشی بین عشق یعقوب و عشق زلیخا به جمال حضرت یوسف (ع) بود. حضرت یعقوب (ع) نوعی مست شد و زلیخا نوعی دیگر؛ زیرا نشاط یعقوب از جمال روحانی یوسف جنبه روحانی داشت، ولی نشاط زلیخا از زیبایی یوسف جنبه حیوانی و شهوانی داشت؛ در حقیقت کوزه یکی است، ولی شراب درون آن گوناگون است:

باز از وی مر زلیخا را شکر می‌کشید از عشق افیونی دگر
غیر آنچه بود مر یعقوب را بود از یوسف غذا آن خوب را
گونه‌گونه شربت و کوزه یکی تا نماند در می‌غیبت شکی
(همان: ۹۵۰)

۲-۲- برادران یوسف

در ماجرای یوسف با برادرانش و در چاه انداختن او و بردن یوسف به مصر مفسران تأویلات عرفانی مختلفی کرده‌اند، عده‌ای از آنها معتقدند که برادران یوسف فریب شیطان را می‌خورند و به یوسف حسد می‌برند؛ به همین دلیل یوسف را از آنان منع کرد. برادران یوسف در باطن به او حسد و در ظاهر به او مهر می‌ورزیدند (طوسی، ۱۳۶۷: ۱۰۷). نکته مهم درباره برادران یوسف این است که آنان نماد گرگ‌اند و یوسف نماد علم و عقل است که به سرزمین مصر یعنی سرزمین عشق می‌رود (صفی‌علیشاه، ۱۳۵۶: ۳۵۲).

مولوی نیز می‌گوید: از حسادت چه بلایی بر سر یوسف مصری آمد؟ بدان که حسد گرگی است که در نهان کمین کرده است. گرگ صوری که همان حیوان

درنده است، هرگز به حضرت یوسف نزدیک نشد و به او گزندی نرساند، خطر این حسادت از خطر گرگ‌ها هم بیشتر است:

از حسادت بر یوسف مصری چه رفت؟	این حسد اندر کمین گرگی است زفت
لاجرم زین گرگ یعقوب حلیم	داشت بر یوسف همیشه خوف و بیم
گرگ ظاهر گرد یوسف خود نگشت	این حسد در فعل، از گرگان گذشت
زخم کرد این گرگ و ز عذر لبق	آمده کانا ذهبنا نستبق

(زمانی، ۱۳۸۵: ۲ / ۱۴۰۸_۱۴۱۰)

بیت آخر اشاره دارد به آیه « يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبَابُ » (یوسف / ۱۶) گرگ حسادت یوسف را گزید، ولی این انسان‌های گرگ سیرت با لحنی شیرین پوزش خواستند و گفتند ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاشتیم، آن‌گاه گرگ او را خورد. مولانا دشوارترین عقبه را حسد می‌داند؛ زیرا منشأ حسد احساس نقص خود و کمال غیر است به همراه حقد و کینه‌توزی و بدخواهی که از شریری نفس سرچشمه می‌گیرد. پس حسد مرکب از چند صفت است، در نتیجه بسیار خطرناک است؛ زیرا احساس نقص باید آدمی را به طلب کمال و فضیلت برانگیزد، ولی چون حسد با حقد و شریری همراه است، حاسد به جای آنکه درصدد علاج نقص خود برآید، آرزو می‌برد که محسود از کمال محروم گردد و حوادث او را در حصول این آرزو کمک کنند و حاصل آن اندوه بی‌پایان است (فروزانفر، ۱۳۴۸: ۱ / ۲۰۰).

عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست	ای خنک آن کش حسد همراه نیست
این جسد خانه حسد آمد بدان	از حسد آلوده باشد خاندان

(زمانی، ۱۳۸۵: ۴۳۲)

حسد باعث می‌شود که آدمی گوش و چشم و شامه حقیقت‌یاب خود را همچون برادران یوسف از دست بدهد، همچنین مکرهای شیطان و حسادت او بر آدم بود که او را دچار دوری و لعنت از حق کرد؛ بنابراین انسان‌ها را به شدت از حسد برحذر

کرده است:

هان و هان ترک حسد کن با شهان ورنه ابلیسی شوی اندر جهان
(زمانی، ۱۳۸۵: ۲ / ۴۲۹)

۲-۳- خواب دیدن حضرت یوسف

مولوی درباره خواب دیدن حضرت یوسف می‌گوید:

دید یوسف آفتاب و اختران پیش او سجده‌کنان چون چاکران
(همان: ۳ / ۳۳۴)

حضرت یوسف در رؤیا دید که خورشید و ستارگان همچون خدمتکاران در برابرش سجده می‌کنند، اشاره به آیه ۴ سوره یوسف دارد: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یاد آر زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند).

از ابن عباس روایت شده است که در آدینه شبی حضرت یوسف (ع) به خواب می‌بیند که یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و در برابر او سجده کردند و نیز می‌بیند که خورشید و ماه از آسمان فرود آمدند و در برابرش به سجده درآمدند؛ تأویل یازده ستاره برادران او و تأویل خورشید و ماه، پدر و مادر او بودند (طبرسی، ۱۴۱۲: ۵ / ۲۰۹).

صاحب مرصادالعباد رؤیا را بر دو نوع تقسیم می‌کند: رؤیای صالح و رؤیای صادق (صالح آن است که مؤمن یا ولی یا نبی بیند و راست بازخواند یا تأویل راست دارد و آن نمایش حق است و رؤیای صادق آن است که تأویل راست دارد و بازخواند و باشد که بعینه ظاهر شود، اما از نمایش روح بود و این نوع کافر و مؤمن را بود) (رازی، ۱۳۸۳: ۲۹۳).

«إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ» (همان: ۲۸۹) پس خواب حضرت یوسف از جنس خواب‌های صالح بود و قسمتی از خواب نیاز به تأویل یا تعبیر داشت. کلمه تعبیر

این ماده از عبور نهر و امثال آن اخذ شده و وجه مناسبتش این است که گویا شخص تعبیرگو به وسیله تأویل از رؤیا به ماورای آن عبور می‌کند و از صورت رؤیا به حقیقتی که در عالم خواب برای صاحب خواب و مناسب با روحيات او مجسم شده است، پی می‌برد (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۱ / ۲۰۴).

صوفیه حضرت یوسف را مظهر اسم نور می‌دانند و به این اعتبار کشف یوسف (ع) را کشف مثالی دانسته‌اند؛ زیرا عالم مثال عالم لطیف و نورانی است. او در عالم تعبیر رؤیا کامل بود و مراد حق را از صورت‌های مثالی و رؤیایی درمی‌یافت (خوارزمی، ۱۳۷۷: ۳۳۳).

عارف حقیقی از صورت‌های محسوس و نامحسوس می‌تواند حقایق را درک کند؛ چنانکه وقتی به آیات طبیعی و آفاقی حق تعالی می‌نگرد در زندان صورت‌ها نمی‌ماند، بلکه دل او از ظاهر به باطن نقب می‌زند؛ همین‌طور وقتی به آیات انفسی نیز نظری کند صورت‌های مخیل و رؤیایی برای او منکشف می‌شوند (زمانی، ۱۳۸۵: ۲ / ۵۹۵).

در قرآن کریم به یوسف (ع) لقب صدیق یعنی کسی که کثیرالصدق است داده شده است. مبالغه در راستگویی برای این است که هم زندانی یوسف راست‌گویی یوسف را در تعبیری که از خواب او و خواب رفیقش کرد و همچنین در گفتار و کرداری که از او در زندان مشاهده کرده بود به یاد داشت و خدای تعالی هم این معنا را تأیید کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۱ / ۲۰۴)؛ در حقیقت صدق نتیجه انقطاع است، یکی از ثمرات زندان برای یوسف (ع) این بود که باعث انقطاع شد و از انقطاع او صدق کثیر متولد گشت (انصاری، ۱۳۸۵: ۵۱).

اعتمادش بود بر خواب درست در چه و زندان جز آن را می‌نجست
(همان: ۲۳۳۵)

چون حضرت یوسف (ع) به رؤیای خود اعتماد داشت و از صدق خواب خود آگاه بود، در چاه و زندان فقط در انتظار تحقق رؤیای خود بود و به چیز دیگری نمی‌اندیشید:

اعتمادی داشت او بر خواب خویش که چو شمعی می‌فروزیدش ز پیش
چون درافکندند یوسف را به چاه بانگ آمد سمع او را از اله

که تو روزی شه شوی ای پهلوان تا بمالی این جفا در رویشان
قائل این بانگ ناید در نظر لیک دل بشناخت قائل را از اثر
(همان: ۳۳۲۷ - ۳۳۴۰)

گوینده این ندا که حضرت حق بود به چشم دیده نمی‌شد، ولیکن قلب عارف یوسف از طریق مشاهده آثار آن گوینده را شناخت. (این بیت اشاره دارد به یکی از طرق القای وحی که در آیه ۵۱ سوره شوری آمده است و آن القای وحی به واسطه و از وراء حجاب است.)

۲-۴- یوسف و زلیخا

یکی دیگر از مراحل زندگی حضرت یوسف^(ع) رو به رو شدن با زلیخا و عشق زلیخا به او است که قرآن در مورد آن در آیه ۲۳ یوسف می‌فرماید: «رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ».

(آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود از او کام خواست و درها را محکم بست و گفت بیا که از آن توام. یوسف گفت: پناه بر خدا! او پروردگار من است، جایگاه مرا نیکو داشته است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند).

در مفردات گفته شده است: کلمه «ورد» به معنای تردد و آمد و شد کردن به آرامی است به خاطر یافتن چیزی و (مراوده) به معنای این است که کسی در اراده با تو نزاع کند؛ یعنی تو چیزی را خواهی و او چیز دیگری را (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۱ / ۱۳۰). در مجمع‌البیان آمده است: «مراوده» به معنای مطالبه چیزی است به رفق و مدارا و نرمی تا کاری که در نظر است به آن چیز انجام یابد، اما غلقت از «تغلیق» است که به معنای بستن درب است؛ چنان‌که دیگر نتوان باز کرد (طبرسی، ۱۳۳۹: ۵ / ۲۳).
مولانا در تأویل این آیه گوید:

گر زلیخا بست درها هر طرف یافت یوسف هم ز جنبش منصرف
(زمانی، ۱۳۸۵: ۵ / ۱۱۰۵)

مولوی با اشاره به این آیه خطاب به مخاطب خود می‌گوید: دنیا نیز همچون زلیخا خود را به تو عرضه کرده و تمام درهای نجات را به رویت بسته است، پس تو ای طالب حقیقت تا یوسف‌وار همتی نکنی از دست لعبت دنیا نتوانی رست. چنانکه می‌گوید:

باز شد قفل و درو شد ره پدید چون توکل کرد یوسف برجهید
گرچه رخنه نیست عالم را پدید خیره یوسف‌وار می‌باید دوید
تا گشاید قفل و در پیدا شود سوی بی‌جایی شما را جا شود

(همان: ۱۱۰۶-۱۱۰۸)

قفل و در گشوده شد و راه نجات آشکار گشت؛ از آن رو که یوسف بر حضرت حق توکل کرد و از دام نفسانی به سلامت رست. (اگرچه در این دنیا آشکارا گریزگاهی دیده نمی‌شود، اما باید مانند یوسف با حالت حیرت سعی و تلاش کرد و به این سو آن سو دوید و اگرچه در این دنیا راهی به ماوراء الطبیعه و عالم معنویت دیده نمی‌شود، اما باید مانند انبیا و اولیا و روشن‌بینان با حیرتی آگاهانه و فعال نقبی به جهان بیکران زد تا قفل و در آن جهان گشوده شود و در عالم لامکان مرتبه و مقامی پیدا کنید). (مراد از بی‌جایی عالم حقیقت است از آن جهت که هیچ‌گونه صورت و تعینی ندارد) (همان: ۱۱۰۶).

حکیم سبزواری گوید: بی‌جایی عالم قدس است و آن را وضعی با این عالم طبیعی نیست و چنان‌که آن عالم را وضع و جهت نیست، همچنین راه آن را که راه آن علم و معرفت، ارادت، توبه و انابه، محاسبه و مراقبه و رضا و تسلیم و مانند این‌هاست (سبزواری، بی‌تا: ۳۵۸).

۲-۵- طولانی شدن زندان حضرت یوسف (ع)

مولوی در مورد یاری خواستن از زندانی می‌گوید:

آنچنان که یوسف از زندانی با نیازی خاضعی سعدانی

(زمانی، ۱۳۸۷: ۶ / ۸۸۳)

چنانکه یوسف از یک زندانی نیازمند فروتن نیک‌بختی و کمک خواست. مضمون این بیت اشاره دارد به قسمتی از آیه ۴۳ سوره یوسف که در آن آمده است: «و یوسف به یکی از آن دو زندانی که گمان می‌کردند، رهایی خواهند یافت گفت مرا نزد صاحب فرعون یاد آور» و شیطان اینگونه یاد صاحبش را از خاطر او بزود و بدین جهت یوسف چند سال در زندان ماند؛ چون یوسف (ع) از مخلوق مدد خواست. به قول بعضی از مفسران مشهور یوسف هفت سال در زندان به سر برد. جمله «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» بر دو وجه قابل حمل است: یکی آنکه شیطان این نکته را از ذهن آن زندانی زدود که موضوع یوسف را نزد فرعون شاه مصر بازگوید؛ زیرا یوسف از او خواسته بود که مظلومیتش را به فرعون بگوید و برای خلاصی او شفاعت کند (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۱۱ / ۱۹۸). وجه دیگر آنکه شیطان یاد خدا را از ضمیر یوسف محو کرد؛ زیرا به جای آنکه به خالق متوسل شود به مخلوق توجه کرده بود (طبری، ۱۴۱۲: ۶/۵).

نظر مولانا با وجه اول موافق است:

پیش شه گردد امورت مستوی	خواست یاری گفت چون بیرون روی
تا مرا هم واخرد زین حبس نیز	یاد من کن پیش تخت آن عزیز
مرد زندانی دیگر را خلاص؟	کی دهد زندانی در زندانبی اقتناص
انتظار مرگ دار فانی‌اند	اهل دنیا جملگی زندانی‌اند

(زمانی، ۱۳۸۷: ۶ / ۳۴۰۵)

یوسف از هم بند خود کمک خواست و گفت: وقتی از زندان بیرون رفتی و کار و بارت در نزد شاه سامان یافت، از من در حضور آن شاه ارجمند یاد کن تا مرا نیز از زندان آزاد کند. کسی که خود گرفتار زندان است، چگونه می‌تواند زندانی دیگری را خلاصی دهد؟ اهل دنیا همگی به منزله زندانبان هستند و در این دنیای پنج‌روزه به انتظار مرگ نشسته‌اند، مگر افراد کمیاب و منحصر به فردی که جسم‌شان در زندان دنیا و روح‌شان بر اوج آسمان باشد:

پس خبر ای آنکه دید او را معین ما یوسف حبس در بضع سنین

یاد یوسف دیو از عقلش سترد
 زین گنه کامد از آن نیکو خصالماند
 که چه تقصیر آمد از خورشید داد؟
 حین چه تقصیر آمد از بحر و سحاب؟
 عام اگر خفاش طبع‌اند و مجاز
 گر که خفاش رفت در کور و کبود
 پس ادب کردش بدین جرم اوستاد
 وز دلش دیو آن سخن از یاد برد
 در زندان ز داور چند سال
 تا تو چون خفاش افتی در سواد
 تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب
 یوسفا، داری تو آخر چشم باز
 باز سلطان را باری چه بود؟
 که مساز از چوب پوسیده عماد
 (همان: ۳۴۰۶-۳۴۱۳)

مولانا در ادامه می‌گوید: به جهت خواهش یوسف (ع) از هم زندانی‌اش به تقدیر خدا چند سال در زندان به سر برد و از بارگاه الهی به یوسف ندا رسید که تاکنون از شمس عدالت چه کوتاهی به ظهور آمده که تو خفاش‌وار به تاریکی پناه ببری؟ یعنی چه شده است که تو به جای توسل به خدا به مخلوق متوسل شدی، درواقع استاد ازل یوسف را ادب کرد که هیچ‌وقت به چوب پوسیده (مخلوق) تکیه نکند و حضرت حق در زندان یوسف را به ذکر خود مشغول کرد تا تاریکی سلول در نظرش نیاید و اتصال تام به حضرت حق پیدا کند.

۲-۶- بوی پیراهن یوسف

در آیه ۹۳ سوره یوسف آمده است: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُقَنَّدُونِ» (و چون کاروان از مصر به راه افتاد پدرشان گفت: اگر مرا به کم خردی متهم نکنید من بوی یوسف را در می‌یابم).
 مولوی در ذیل این آیه گوید:

بوی بد مر دیده را تاری کند بوی یوسف دیده را یاری کند

(همان: ۱/ ۱۹۰۳)

بوی زشت و بد مسلماً چشم را تار می‌کند و بوی یوسف (ع) به بینایی چشم کمک می‌کند؛ همان‌طور که بوی پیراهن حضرت یوسف (ع) باعث شد حضرت

یعقوب بصیرت پیدا کند. اکبرآبادی بوی بد را عبارت از علوم کسبی می‌داند و بوی یوسف را عبارت از علومی که به طریق کشف و الهام دست می‌دهد (اکبرآبادی، بی تا: ۲۰۰). و علوم کشفی است که باعث بصیرت یعقوب - که مظهر کسانی است که لیاقت و شایستگی دریافت و درک حقایق الهی را دارند- می‌شود و بوی گلستان اسرار و حقایق الهی را می‌دریابند.

۳- نتیجه‌گیری

حاصل آنکه مولانا از داستان حضرت یوسف در قرآن برداشتی عارفانه و تأویلی داشته است و به حقایق و رقایقی از زندگی یوسف (ع) پرداخته است. یوسف (ع) در مثنوی نماد انسان سالکی است که در چاه جسم گرفتار آمده و با عنایت و رسن حق از این چاه بیرون می‌آید، سپس گرفتار زلیخای دنیا شده و با تکاپو و صبر و حیرتی عارفانه و آگاهانه از دنیا رها شده و به باطن دنیا و ملکوت نقب می‌زند. خواب‌ها و تعبیرهای آن حضرت اشاره به کشف و شهود و وحی دارد که از ارکان نبوت می‌باشد. در حقیقت آنچه را که یوسف (ع) در کودکی به نحو اجمل در خواب دیده بود، اواخر زندگی‌اش به نحو تفصیل مشاهده می‌کند. بوی پیراهن یوسف نماد همان کشف مثالی و علم حقیقی است که باعث بینایی و بصیرت یعقوب (ع) که مظهر سالکی است که قابلیت و شایستگی دریافت حقیقت را دارد، می‌شود.

کتابشناسی

۱- قرآن کریم

- ۲- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۶۸)، *تفسیر قرآن کریم*، تهران: ناصر خسرو.
- ۳- احمدی، فاطمه؛ چال دره، طاهره، (۱۳۹۲)، «*حقایق و رقایق داستان حضرت موسی*»، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۳۵.
- ۴- اکبر آبادی، ولی محمد، (بی تا)، *شرح مثنوی*، چاپ سنگی.
- ۵- امین، سید نصرت، (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: انتشارات نهضت زنان مسلمان.
- ۶- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۲)، *شرح عبدالرزاق قاسانی*، تحقیق محسن بیدار، قم: بیدار.
- ۷- (۱۳۸۸)، *صد میدان*، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: طهوری.
- ۸- پارسا، محمد، (۱۳۶۶)، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح دکتر جلیل مسگرنژاد، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۹- خوارزمی، تاج‌الدین، (۱۳۷۷)، *شرح فصوص الحکم*، تحقیق آیت الله حسن‌زاده آملی، قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
- ۱۰- خوارزمی، کمال‌الدین حسین، (بی تا)، *جواهر الاسرار و زواهر الانوار*، لکنوه.
- ۱۱- رازی، نجم‌الدین، (۱۳۶۸)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲)، *بحر در کوزه*، تهران: سخن.
- ۱۳- سبزواری، ملاهادی، (بی تا)، *شرح اسرار مثنوی*، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی.
- ۱۴- سنگری، محمدرضا؛ حاجی، لیلا، (۱۳۹۰)، «*نمادهای قرآنی در مثنوی*»، فصلنامه رشد آموزش معارف اسلامی، شماره ۲۵.
- ۱۵- زمانی، کریم، (۱۳۸۸)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران: اطلاعات.

- ۱۶- صفی علیشاه، حاج میرزا حسین، (۱۳۵۶)، *تفسیر منظوم قرآن*، تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۷- طبرسی، شیخ ابوعلی، (۱۴۱۲)، *تفسیر مجمعالبیان*، ج ۵-۶، چاپ اول، بیروت: دارالمرتضی.
- ۱۸- طوسی، احمد بن محمد بن زید، (۱۳۶۷)، *تفسیر سوره یوسف*، به اهتمام محمد روشن، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۴۸)، *شرح مثنوی شریف*، تهران: علمی و فرهنگی.

